

شروع فعالیت

تا اینجای داستان، رونك شبیه به همه همشهری هایش بوده است. در بیمارستان اما داستان او شروع می شود. می گوید: «تولیزیون که شروع می شد و وضعیت شهرم را که می دیدم، طاقتم طاق می شد.» دوست داشت زودتر برگردد به شهرش و مرهمی شود برای همشهری هایش. به خاطر همین دوران نقاهت را در بیمارستان نمی گذراند.

خودش را مرخص می کند و چهار روز بعد از وقوع زلزله، برای کمک به مردمش با پاهایی برهنه و خالی از کفش، بخیه های زیاد و زخم هایی که هنوز خوب نشدند و هنوز خونریزی دارند، پکراست به بهزیستی شهرش مراجعه می کند.

رونك رستمی به واسطه شغلش، قبلا با بهزیستی کار کرده بود و از آنجا که روستاهای شهرش را می شناخت، به عنوان يك نیروی آرموده کارش را شروع می کند.

کار هر روزش این می شود که ساعت ۵ صبح، از شهر بیرون بزند و برود به روستاها و به امورات مردم برسد. نیمه شب اما قهرمان داستان ما،



با تنی خسته، خون آلود و فرسوده، مستقیم به بیمارستان می رود تا زخم هایش را پانسمان کنند.

زخم های او عفونت می کنند و خرده شیشه هایی که از روز زلزله در پاهایش جاماندند، او را اذیت می کنند، او اما کوتاه نمی آید و خستگی ناپذیر دست یاری به سمت همشهری هایش دراز می کند. می گوید: «هنوز به یاد دارم حرف دخترچه کوچکی که تنها عضو زنده مانده از خانواده اش بود. برایم تعریف کرد که صدای ناله خانواده اش که زیر آوار مانده بودند، هنوز در گوشش است. من این ها را می شنیدم و نمی توانستم نسبت به آنها بی تفاوت باشم».

کمک رسانی و مددکاری

روزهای اول، کار رونك این بود که افراد نیازمند را شناسایی کند و کمک ها را به آنها برساند. يك ماه بعد از وقوع زلزله و بعد از تمام شدن کار توزیع اقلام مورد نیاز خانواده ها کار اصلی او، یعنی مددکاری به نیازمندان شروع شد. با گذشت زمان، بحران به شکل دیگری خودش را نشان داد. زلزله اصلی درون آدم های مصیبت دیده آمده بود. رونك رستمی با همشهریانی مواجه شد که در سوگ از دست دادن اعضای خانواده مانده و افسرده شده بودند و حتی به این فکر می کردند که جان خود را هم بگیرند.

کار غربالگری از آنها همین زمان شروع می شود. می گوید: «شرایط روحی و روانی واقعا بد بود. امکانات بهداشتی، امنیت اجتماعی و اعتماد اجتماعی بین مردم و دولت وجود نداشت. مردم اعتماد به نفس خود را از دست داده بودند. تنها اعتمادی که در شهر وجود داشت، اعتماد مردم به مردم بود که البته خیلی کم شده بود.» بعد از مشاهدات میدانی به این نتیجه می رسد که کاری انجام بدهد و به طور خاص، برای گروه مشخصی فعالیت

کند. گروه هدفش در ابتدا زنان و بچه ها می شوند. او در همان روزهای اول می بیند که بچه ها در پارک ها راه می روند و این رهاشدگی می تواند به آنها آسیب بزند. همین می شود که به سمت شان می رود و با وسایل بازی و سرگرمی، بچه ها را دور خودش جمع کرده و آموزش به آنها را شروع می کند. در ابتدا، روی زمین و در پارک ها کار می کند. کمی بعد خانواده اش به کمک می آیند و کانکسی را که داشتند، به رونك می دهند تا در آنجا به بچه ها آموزش و مهارت های اجتماعی را یاد دهد.

کانکس اهدایی از خانواده، می شود تنها دارایی رونك و خانواده اش در چادر زندگی می کنند تا رویای رونك متولد شود. روزی رونكي، در همان کانکس متولد شد. رونك با کمک بچه ها کانکس را رنگ می کند، وسایل کاردستی و قفسه های کتاب می گذارد و آموزش را شروع می کند. او می گوید: «ما اسم کانکس مان را روژی رونكي گذاشتیم. روژی رونكي یعنی روزهای روشن، به امید این که روز روشنی در شهرم، شهر سرپل بیاید و بچه ها در آنجا توانمند و مقتدر باشند.»

زنان سرپرست خانواده، انتخاب بعدی

فعالیت های رونك به بچه ها خلاصه نمی شود. زمانی که به بچه ها آموزش می دهد، زنانی را می بیند که افسرده و بی حال کنار کانکس شان نشسته بودند و غمگین به گذر عمرشان نگاه می کردند. به همین دلیل به فکر می افتد این بار سراغ زنان برود، زنانی که خیلی از آنها بعد از زلزله سرپرست خانواده شده اند و حالا نمی دانند که چطور شکم اعضای باقیمانده را سیر کنند.

کارآفرینی برای آنها در گوشه دیگر کانکس كوچك از همین نقطه شروع می شود. رونك، کانکس خود را به دو قسمت تقسیم می کند و بخشی را به بچه ها و بخش دیگر را هم به زنان اختصاص می دهد.

آن طرف به بچه ها نقاشی و کاردستی آموزش می دهد و به آنها درست رفتار کردن در جامعه را یاد می دهد و در طرف دیگر به زنان سرپرست خانواده، شیرینی پزی، قلاب بافی و حتی ساخت عروسک آموزش می دهد.

این مهارت ها را خودش بلد است، اما بعد از مدتی تصمیم می گیرد از خانم های هنرمند بخواهد که به هم، هر چه که بلدند، بیاموزند. روشنایی شهر از همین کانکس كوچك او شروع می شود و نقطه اوج داستان او هم در همین کانکس سه در چهار اتفاق می افتد. «کار خانم ها این قدر جذاب بود که در سالگرد زلزله در کرمانشاه نمایشگاه توانمندسازی زنان هنرمند سرپل ذهاب راه انداختیم.»

استقبال از کار دست زنان زلزله دیده خیلی بیشتر از انتظار رونك و خانم هاست. از آنها در شهر دیگر در اصفهان و تهران هم دعوت می کنند تا هنر دست شان را ارائه کنند. این اتفاق باعث می شود رونك انجمن خودش را یعنی انجمن روژی رونكي را راه اندازی کند.

کارآفرینی و آموزش

درست است که کرونا آمده، اما این دلیل نمی شود رونك بنشیند در خانه و رویای ساختن شهر روشن را فراموش کند. او حالا به جز انجمن مردم نهادش، مدیر کلینیک مددکاری شهرش هم هست و در کنار کمک به همشهریانش، حواستش به کار خانم های شهر هم هست. رونك می گوید به تازگی، کارگاه دوخت را برای خانم ها راه انداخته است.

کارگاهی که در آن، زنان سرپل ذهابی دوخت های سنتی را رایگان آموزش می بینند و از همین طریق هم کسب درآمد می کنند. حالا در این کارگاه، ۱۰ نفر به صورت مستقیم و ۱۰ نفر هم غیرمستقیم مشغول به کار هستند. این اما تمام کارآفرینی رونك نیست.

او هنوز به زنان شهرش، مهارت هایی را آموزش می دهد. زنان زیادی بافت تابلو فرش، دوخت کاور مبلمان، خشک کردن میوه، فرآوری زیتون، ساخت زیورآلات، ساخت جعبه کادو، تولید عرقیجات و تولید گیوه رادر کلاس های هنری این انجمن یاد گرفته اند. رونك با افتخار می گوید حالا بسیاری از خانم هایی که در انجمن او آموزش دیده اند، خودشان کارآفرینند.

تعداد آنها را هم به طور دقیق می داند: «دو نفر در تابلوفرش، دو نفر در عرقیجات، ۱۵ نفر در دوخت



کاور لوازم برقی، شش نفر در فرآوری زیتون، دو نفر در ساخت جعبه کادویی و سه نفر هم در ساخت زیورآلات، کارآفرین شده اند.» زنانی که تا چند سال پیش، حتی فکرش را هم نمی کردند که روزی ورق زندگی شان با زلزله طور دیگری بچرخد و مسیرشان این چنین تغییر کند. رونك حالا فقط می خندد؛ صدای خنده اش جای آن بغض اول مصاحبه را گرفته است، روایی که حدود سه سال پیش در زیر آوار و ویرانی شهرش متولد شد و ذهن او را روشن کرد، حالا کم کم جان گرفته و از زمین بازی بچه ها به کانکس كوچك او و حالا به انجمنی بزرگ رسیده است. رونك اما هنوز به اینها راضی نیست و تا زمانی که شهرش به روژی رونكي، شهر روشنایی ها تبدیل شود، می جنگد.

برگ سبز و برگ کمپانی و کارت ماشین و بیمه و معاینه فنی خودرو پژو ۴۰۵، مدل ۹۱، رنگ خاکستری متالیک، به شماره شاسی NAAM01CA7CR583029 و شماره موتور 124K0064394 و شماره پلاک ایران ۳۸ - ۷۸۴ ۹۷ بدنام حامد گرمی کیا مفقود و فاقد اعتبار می باشد.

برگ کمپانی و اسناد دفترخانه ای خودرو کمپرسی آمیکو، مدل ۹۰، به شماره شاسی NA2F3LLD6BA003677 و شماره موتور WD615501511E013859 بدنام علی محمودی و رضا محمودی مفقود و فاقد اعتبار می باشد.

سند خودرو پژو ۴۰۵، مدل ۱۳۸۴، شماره پلاک ۹۷۹۹ ۵۳ - ایران ۵۵، به شماره موتور 14256097 و شماره شاسی 12484152458 بدنام محمدرضا مداح مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

شماره تلفن های پندیرش ۴۹۱۰۵۰۰۰ ۲۳۰۰۴۰۳۲

امور آگهی های روزنامه جام جم